



حذف در زبان فارسی

سهیلا کاوسی نژاد

۱ مقدمه

این تحقیق به بررسی فرایند حذف^۱ اختصاص دارد و در آن، از میان انواع حذف، حذف اجزای نحوی مورد نظر است. ابتدا مروری خواهیم داشت بر مفهوم حذف به گونه‌ای که در دستور و معانی بیان فارسی مطرح بوده است. سپس، با اشاره به نظریات هلیدی، کوئیرک و دوبوگراند، دیدگاه‌های جدید درباره حذف بیان می‌شود. پس از ارائه ملاک‌های تشخیص حذف، آن را به درجاتی تقسیم خواهیم کرد و گونه‌های آن را متمایز خواهیم ساخت.

مقصود در این بررسی ارائه تعریفی است دقیق‌تر از حذف بر اساس یافته‌های جدید زبان‌شناسی. سعی شده است که فرایند حذف در زبان فارسی، با توجه به طبقه‌بندی‌های جدید، بررسی شود. به این منظور، جمله‌هایی را شاهد آورده‌ام که از کتاب‌های فارسی معاصر استخراج شده و نیز از گفتگوی دوستان و معاشران و شم زبانی خود به عنوان یک فارسی زبان بهره جسته‌ام.

۲ نگرش سنتی به حذف

پیش از ورود به بحث، لازم است مفهوم حذف، گونه‌های آن و ضرورت آن را به صورتی

1) ellipsis

که در معانی بیان و دستوره‌های زبان فارسی مطرح بوده اجمالاً بررسی کنیم. در این بررسی، که بر اساس تقدم و تأخر تاریخی منابع صورت گرفته، از ذکر نام منابعی که، در این باب، نکته تازه‌ای نیفزوده‌اند خودداری شده است.

لامسدين (LUMSDEN, 1810, pp. 364, 366) از حذف فعل یا کلیه اجزای یک جمله، بخصوص در شعر، صحبت می‌کند و می‌افزاید که حذف در شرایطی صورت می‌گیرد که خواننده بتواند جزء یا اجزای حذف شده را به راحتی بیابد:

دروید چون ازدها برگوزن به خشمی که دور افتد از سنگ وزن
 که در من چه نرماهنی دیده‌ای که پولاد او را پسندیده‌ای
 (نظامی)

در مصراع سوم، فعل «فرمود» یا «گفت» یا نظایر آن محذوف است که خواننده باید از مفهوم شعر به آن پی ببرد.
 نصرالله تقوی (۱۳۱۷ ص ۶۷) می‌نویسد:

ولیکن باید دانست که حذف محتاج به قرینه است و اگر قرینه نباشد حذف جایز نخواهد بود....:

گاهی به جام توبه‌گه از توبه جام را تا حق پسندد از دو شکستن کدام را
 که لفظ «شکستن» در مصراع دوم قرینه «می‌شکنیم» محذوف در مصراع اول است.

وی، هم‌چنین، رعایت اختصار را از دلایل حذف دانسته است (ص ۳۳).
 قریب و همکاران (۱۳۲۷ [۱۳۷۰]، ص ۲۳۰) معتقدند که

حذف عبارت از آن است که کلمه یا جمله‌ای را به قرینه بیندازند و قرینه چیزی است که دلیل و نشان بر محذوف باشد:
 توانگری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال.

وحیدیان (۱۳۴۳ ص ۱۰۰) درباره حذف در زبان عامیانه صحبت می‌کند و به حذف بی‌قرینه فعل و اجزای دیگر جمله در دعا، نفرین، تشکر، قسم و غیره اشاره می‌کند:

مرحمت زیادا! (باشد)

تو را به خدا برو! (= تو را به خدا قسم می‌دهم برو)

طلعت بصاری (۱۳۴۵ ص ۴۵۰) می‌نویسد:

حذف در انواع جمله ممکن است انجام پذیرد. حذف هر یک از اجزای جمله یا به قرینه لفظی است یا به قرینه معنوی.

محمد پژوه (۱۳۴۶ ص ۱۵ و ۱۸) در تعریف جمله‌های محذوف می‌آورد:

جمله‌های محذوف جمله‌هایی هستند که یکی از ارکان و یا پیوند آن حذف شده و کم و کسر آن، چنان محسوس است که کسری آن را به سهولت می‌توان فهمید. عموم جمله‌های محذوف را فقط به کمک قرینه و در شرایط خاصی می‌توان درک کرد.

محمد رضا باطنی (۱۳۴۸ [۱۳۷۳]، ص ۸-۱۰۷، پانوش) اظهار نظر می‌کند که در جمله‌های زیر:

– دیشب کجا رفتی؟

– سینما.

عناصر حذف شده از جمله دوم عیناً در جمله اول تکرار نشده‌اند و تکمیل ساختمان جمله دوم مستلزم تغییر دستوری است: 'دیشب به سینما رفتم' یا 'دیشب رفتم سینما'؛ پس حذف در جمله دوم به قرینه معنایی صورت گرفته است. هم‌چنین در برخی از جمله‌ها، بر اثر کثرت استعمال یا به دلایل دیگر، جایگاه اسناد همیشه خالی است:

چشم روشن! (باد)

خسرو فرشیدورد (۱۳۴۸ ص ۲۱ و ۲۷۲) می‌نویسد:

اگر سخنی فراوان استعمال شود شکل آن کوتاه می‌شود یا به گفته دیگر در یکی از اجزاء آن حذف رخ می‌دهد مانند حذف حرف اضافه 'در' و 'به' از اول بعضی متمم‌های قیدی مکان (آنجا رفت = به آنجا رفت، آنجا نشست = در آنجا نشست).

وی هم‌چنین جملات را به دو گروه تقسیم می‌کند: (۱) کاسته، (۲) ناکاسته.

و سپس می‌افزاید:

جمله کاسته جمله‌ای است که یکی از اجزای آن حذف شده باشد، مانند رفت (= او رفت)، سفر به خیرا (باشد). مهم‌ترین نوع جمله‌های کاسته آنهایی هستند که فعلشان حذف می‌شود و

این امر بیشتر در جمله‌هایی صورت می‌گیرد که بر دعا و احساس دلالت می‌کنند: جاویدا (باد)

خانلری (۱۳۵۱ [۱۳۶۹]، ص ۱۳۲) خاطر نشان می‌سازد که

در هر نوع جمله‌ای، ممکن است بعضی از اجزای جمله در گفتن یا نوشتن حذف شود. حذف هر یک از اجزا یا از روی 'قرینه لفظی' است یا 'قرینه معنوی'. قرینه لفظی کلمه یا جزئی از کلمه است که در جمله‌های پیش ذکر شده باشد. قرینه معنوی مفهوم و معنی جمله‌های قبل است که از روی آن به قسمت حذف شده می‌توان پی برد. در واقع، در این نوع حذف، کلمه‌ای در جمله‌های پیشین نیست که قرینه لفظی واقع شود.

... کودکی چند را دیدم. پیش رفتم. (از ایشان) پرسیدم.

احمد شفایی (۱۳۶۳، ص ۱۹۰-۱۸۹ و ۱۶۶) می‌نویسد:

وجود قرینه‌های لفظی، گرامری یا دستوری (مانند مطابقت نهاد و گزاره و در نتیجه حذف نهاد به قرینه شناسه موجود در گزاره) و معنایی در جمله یا در متن باعث عدم ذکر یک یا چند عضو جمله و تشکیل جملات ناقص می‌شود:
 - گیرم خدا بیامرز یا خدا نیامرزی یم گفتن... چه فایده (دارد)؟...

در این جمله قرینه معنایی حاصله از متن وجود دارد و می‌توان گزاره‌ای به شکل 'دارد' برای جمله تصور نمود. وی هم چنین در باب ضرورت حذف می‌گوید:

تشکیل جملات ناقص از ضروریات کلام سلیس می‌باشد: وقتی ذکر عضو یا اعضای از جمله به دلیل وجود قرینه لزومی نداشته باشد مسلم است که کاربرد آن عضو یا اعضا به سلاست و روانی کلام خدشه وارد می‌سازد.

احمدی گیوی و انوری (۱۳۶۳ [۱۳۷۱]، ص ۵-۲۵۳) حذف کلمه در جمله را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱- حذف بنا بر عرف زبان: یعنی سنت و رسم اهل زبان بر این است که برای رعایت اختصار یا به حکم ساختمان خاص جمله و یا به هر دلیل دیگری جمله را با حذف فعل و یا یک یا چند جزء دیگر بیاورند:

الف- دعا، نفرین، تعارفات: سلام، درود بر شما، متشکر.

ب- اصطلاحات نظامی و ورزشی و علائم رانندگی و...: خبردارا، آزادا، خطرا!

- ج - مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها: سرپیری و معرکه‌گیری، چار دیواری اختیاری.
- د - جمله‌های تعجبی: چه عجب! چه حرف‌ها!
- ۲- حذف به قرینه لفظی: ... در خود جمله و یا جمله پیشین و یا پسین، لفظی می‌آید که گوینده یا نویسنده به سبب آمدن آن لفظ، آوردن کلمه را لازم نمی‌بیند و آن را حذف می‌کند: برادرم آمد و (برادرم) ناهارش را خورد.
- ۳- حذف به قرینه معنوی: ... سیاق کلام و مفهوم کلی جمله‌ها و عبارات‌ها باعث می‌شود که واژه(هایی) حذف گردد نه آمدن لفظ در جمله و عبارت؛ و خواننده از روی سیاق کلام و مفهوم کلی جمله است که واژه حذف شده را درمی‌یابد. مثلاً وقتی دانش‌آموزی وارد کلاس می‌شود و در را می‌بندد و معلم می‌گوید: (تو) بنند (تو) بگذار (در) باز بماند! و یا: خلاف راه صواب است... که ذوالفقار علی در نیام (باشد) و زبان سعدی در کام (باشد).

کزازی (۱۳۷۰ ص ۱۵۰) از ستردگی نهاد و گزاره بر پایه 'نشانه درونی' [قرینه معنوی] و 'نشانه برونی' [قرینه لفظی] صحبت می‌کند و، در هر مورد، شواهدی از متون فارسی ارائه می‌دهد. در بحث از ستردگی گزاره، وی به ستردگی بر پایه 'نشانه کمابیش برونی' نیز اشاره می‌کند:

گزاره سترده شده به یکبارگی با گزاره آورده شده یکسان نیست، لیک گزاره آورده شده، به گونه‌ای، آن را فرایاد می‌آورد... عشق دُرْدانه است و من غَوَاص (م) و دریا میکده.
 در جمله دوم 'م' بر پایه 'است' در جمله اول سترده شده است.

۱-۲ جمع بندی

مطالب مذکور را می‌توان در احکام زیر خلاصه کرد:

- (۱) در فرایند حذف وجود قرینه الزامی است.
- (۲) بر مبنای قرینه‌های موجود، چهار نوع حذف از هم متمایز شده‌اند: الف - حذف به قرینه معنایی؛ ب - حذف به قرینه لفظی؛ ج - حذف بنا بر عرف زبان [که خود نوعی حذف به قرینه معنایی است]؛ د - حذف به قرینه دستوری [که خود نوعی حذف به قرینه لفظی است].

تعاریفی که برای هر یک از این انواع حذف در منابع مذکور آمده کاملاً بر هم منطبق نیست. مثلاً تقوی حالتی را که عنصر(های) محذوف عیناً در قرینه تکرار نشده است و از نظر صرفی با آن یکسان نیست تحت عنوان حذف به قرینه لفظی طبقه‌بندی می‌کند، کزازی

به آن حذف به نشانه کمابیش برونی عنوان می دهد، و باطنی نام حذف به قرینه معنایی بر آن می نهد. در حالی که، در برخی تعاریف، حذف به قرینه معنایی حذفی است که در آن جزء حذف شده از روی مفهوم و سیاق کلام باز یافتنی است. به عبارت دیگر، در این نوع حذف، لفظی به عنوان قرینه عنصر محذوف قبل یا بعد از محذوف به کار نرفته است. هم چنین در تعریف از قرینه لفظی، خانلری ذکر آن را تنها در جمله پیش الزامی می داند؛ در حالی که احمدی گیوی و انوری معتقدند که این قرینه می تواند در خود جمله، جمله پیشین و یا جمله پسین، ذکر شود. هم چنین برخی از این دستورنویسان حذف را از جنبه برون متنی^۲ تعریف می کنند و بعضی دیگر از جنبه درون متنی^۳. مثلاً، در مورد حذف به قرینه معنوی، بعضی (خانلری، احمدی گیوی، کزازی) می گویند که، در این نوع حذف، جزء محذوف نباید الزاماً در بافت زبانی باشد؛ دیگری (باطنی) می گوید که جزء محذوف در بافت زبانی می آید.

(۳) علل حذف عبارتند از: الف) حذف به ضرورت سبکی؛ ب) رعایت اختصار؛ ج) به حکم ساختمان خاص جمله.

چنان که مشاهده می شود، در کتب دستور و معانی بیان ملاک ها و معیارهایی عملی برای تشخیص حذف از غیر آن ارائه نشده است.

۳ دیدگاه های جدید درباره حذف

در این بخش، به بررسی دیدگاه های جدید در باب حذف می پردازیم. از آن جا که مفهوم حذف در این دیدگاه ها در رابطه با دو مفهوم 'متن' و 'انسجام' تعریف می شود، قبل از ورود به بحث حذف ابتدا به بیان اجمالی این دو مفهوم می پردازیم.

۳-۱ متن^۲

هلیدی و حسن (Halliday and Hasan, 1976 [1992], pp. 1-2) هنگام گفتگو از مفهوم متن می نویسند:

اگر گویشوران زبانی متنی را بشنوند یا بخوانند، به راحتی می توانند تشخیص دهند که

جمله‌های آن به هم مربوط‌اند و بر روی هم یک کل را تشکیل می‌دهند یا تنها مجموعه‌ای از جمله‌های غیر مربوط‌اند. واژه متن در زبان‌شناسی برای اشاره به هر پاره زبانی اعم از گفتاری یا نوشتاری به کار می‌رود که یک کل واحد را تشکیل می‌دهد. تشخیص متن از غیر آن برای اهل زبان کاری بسیار آسان است. البته این بدان معنا نیست که در کلیه موارد می‌توان آنها را به آسانی از هم متمایز کرد. به عبارت دیگر، تمایز میان متن و مجموعه‌ای از جمله‌های غیرمربوط دارای درجاتی از قوت و ضعف است و، در این میان، همواره ممکن است به مواردی برخورد کنیم که نتوان آنها را به راحتی در یکی از این دو قطب (متن و غیرمتن) جای داد. این امر نشان می‌دهد که باید عواملی عینی در کار باشد یعنی خصوصیتی باید وجود داشته باشد که در متن دیده می‌شود و در غیر متن دیده نمی‌شود. حال این خصوصیات کدام‌اند؟ در بحث پیرامون این مسئله، مانند سایر مباحث زبان‌شناسی، از مطالبی صحبت می‌شود که گویشوران زبان آنها را از قبل می‌دانند اما از این دانش خود بی‌خبرند. متن می‌تواند گفتاری یا نوشتاری، به صورت نظم یا نثر، مکالمه دو نفری یا تک نفری و جز آن باشد. متن واحدی از زبان است؛ اما، بر خلاف جمله یا بند، واحدی دستوری نیست و نمی‌توان آن را با اندازه و طولش تعریف کرد. گاه متن را نوعی جمله بزرگ تعریف می‌کنند یعنی واحدی دستوری که از جمله بزرگ‌تر است و می‌گویند متن با جمله همان نسبتی را دارد که جمله با بند و یا بند با گروه و جز آن. اما این تعریف درست نیست. متن چیزی شبیه به جمله اما فقط بزرگ‌تر از آن نیست. متن کلاً از نظر نوع و محتوا با جمله فرق دارد. بهتر است متن را یک واحد معنایی بدانیم نه یک واحد صوری. بنا بر این، متن با جمله یا بند از نظر اندازه و طول نسبت پیدا نمی‌کند بلکه نسبت میان متن و جمله، نسبت فعلیت‌یابی^۵ است؛ یعنی، برای نمایش متن، از واحدهایی نظیر جمله یا بند استفاده می‌شود. به دیگر سخن، متن از جمله‌ها تشکیل نمی‌شود بلکه با جمله‌ها فعلیت می‌یابد یا رمزگذاری^۶ می‌شود. با چنین تعریفی، دیگر نباید انتظار داشت که همان نسبت میان اجزای تشکیل دهنده جمله یا بند، میان اجزای تشکیل دهنده متن وجود داشته باشد. هر زبانی برای پدید آوردن متن امکانات مخصوص به خود دارد. یعنی، با بررسی یک قطعه زبانی، در آن، خصوصیات زبانی

معینی یافت می‌شود که باعث ایجاد انسجام^۷ و پیوستگی در آن و، در نتیجه، پدید آمدن متن می‌گردد. مثال زیر را در نظر بگیرید:

(۱) عموم را خیلی کم می‌شناختم ولی معروف بود شخص خیلی متمول و بسیار خسیسی است و با آن که در تمام مدت عمر او را دو سه باری بیشتر ندیده بودم کم و بیش می‌دانستم چه جنس آدمی و از چه نوع قماشی است...

(جمالزاده، دارالمجانبین، ص ۱۹)

واضح است که ضمیر او در مثال بالا به عموم در جمله اول برمی‌گردد و نمونه‌ای است از ارجاع پیش مرجعی^۸. این ارجاع باعث ایجاد پیوستگی میان جمله‌های فوق می‌گردد به طوری که آنها را با هم به عنوان یک واحد در نظر می‌گیریم. به عبارت دیگر، این جمله‌ها، بر روی هم، یک متن می‌سازند و تشکیل متن از رهگذر رابطه انسجام میان 'او' و 'عموم' حاصل شده است. منظور از انسجام این دو آن است که به یک مصداق واحد برمی‌گردند یعنی هم مرجع هستند.

۲-۳ انسجام

هلیدی و حسن (Halliday and Hasan 1976, pp. 3-7) اظهار می‌دارند که انسجام یک مفهوم معنایی است. به عبارتی، انسجام همان روابط معنایی موجود در متن است که ویژگی 'متن بودن' را به آن می‌دهد. انسجام همواره در جایی دیده می‌شود که تفسیر برخی از عناصر زبانی به عناصر دیگری وابسته باشد، یعنی لازمه یک عنصر پیش فرض عنصری دیگر باشد، به طوری که بی‌رجوع به یک عنصر رمز عنصر دیگر را نتوان گشود؛ مانند رابطه میان او و عموم در مثال (۱). در این مثال، برای تفسیر او احتیاج به عموم داریم که قبلاً به کار رفته است. این انسجام باعث ایجاد متن می‌گردد.

انسجام بخشی از نظام زبان است و در یک متن از طریق پدیده‌هایی نظیر ارجاع^۹، جانشین‌سازی^{۱۰}، حذف، تکرار^{۱۱} و حرف ربط^{۱۲} تحقق می‌یابد. هر یک از این پدیده‌ها نوعی پیوند^{۱۳} هستند، یعنی بین یک جفت از واحدهای موجود در متن انسجام ایجاد می‌کنند. بخشی از انسجام با عناصر دستوری و بخشی با عناصر قاموسی ایجاد می‌گردد. بنابراین،

7) cohesion

8) anaphoric reference

9) reference

10) substitution

11) reiteration

12) conjunction

13) tie

می توان انواع انسجام را به دو دسته کلی تقسیم کرد: الف) انسجام دستوری، ب) انسجام واژگانی. ارجاع، جانشین سازی و حذف از جمله عوامل دستوری انسجام به حساب می آیند. تکرار واژگان نیز نوعی عامل واژگانی انسجام است.

با استفاده از مفهوم پیوند، می توان یک متن را از نظر خصوصیات انسجامی موجود در آن تحلیل کرد... با این کار، می توان به بررسی مسائل گوناگونی چون تفاوت بین زبان محاوره و زبان نوشتار، رابطه بین انسجام و ساخت متون نوشتاری در قالب جمله ها و پاراگراف ها، تفاوت بین نویسندگان و انواع ادبی^{۱۴} از نظر بسامد و نوع پیوندهایی که عموماً به کار می برند پرداخت.

پس، در تشکیل متن، علاوه بر روابط ساختاری، مانند جمله و بند، روابط دیگری نیز وجود دارند که غیر ساختاری اند. این روابط، روابط معنایی هستند و ما از اصطلاح 'انسجام' برای اشاره به آنها استفاده می کنیم.

از نظر دو بوگراند و دیرسler (de BEAUGRANDE and DRESSLER, 1981 [1992], pp. 3, 48) انسجام به شیوه هایی اطلاق می شود که از طریق آنها اجزای روساخت متن یعنی همان واژه هایی که دیده یا شنیده می شوند، متقابلاً، در یک زنجیره به یک دیگر وصل می شوند و مهم ترین نقش انسجام ایجاد تداوم^{۱۵} در متن است.

۳-۳ انواع حذف

هلیدی و حسن (Halliday & Hasan, pp. 142-225) برآن اند که حذف پدیده ای است نحوی و وسیله ای برای اجتناب از حشو. در تعریفی ساده تر، می توان گفت که حذف همان ناگفته گذاشتن یک یا چند عنصر است. در اینجا لفظ 'ناگفته' این مفهوم را به طور ضمنی القا می کند که مطلب حذف شده به گونه ای قابل فهم است. عنصر محذوف عنصری است که در جای خود رد پای ساختاری باقی می گذارد که بتواند بعدها به کمک اطلاعات حاصل از سایر بخش های متن بازیابی شود. فرق حذف و جانشین سازی در این است که در جانشین سازی به جای جزء محذوف جزئی دیگر می نشیند؛ مانند کلمه 'یکی' در جمله زیر:

(۲) - این کتاب بهتر است یا آن؟

- آن یکی بهتر است.

اما، در حذف، جای جزء حذف شده را چیزی پر نمی‌کند. به همین علت است که گاه حذف را همان جانشین‌سازی جزء صفر می‌خوانند:

(۳) - این کتاب بهتر است یا آن؟

- آن (کتاب) بهتر است.^{۱۶}

حذف معمولاً به صورت پیش‌مرجعی دیده می‌شود و حذف پس‌مرجعی به ندرت صورت می‌گیرد. البته حذف به قرینهٔ برون‌متنی هم وجود دارد. اما این نوع حذف را از آن جا که، در آن، اطلاعات محذوف را باید با استفاده از بافت برون‌متنی بازبایی کرد، وسیله‌ای برای ایجاد انسجام در متن قلمداد نمی‌کنند.

هلیدی و حسن حذف را از نظر محل وقوع آن به انواع زیر تقسیم کرده‌اند:

الف) حذف در گروه اسمی - گروه اسمی از یک کلمه یا بیشتر ساخته شده است. به دیگر سخن، هر گروه اسمی از یک هسته و تعدادی وابسته که در دو طرف هسته قرار می‌گیرند تشکیل شده است. در شرایط خاص، هستهٔ گروه اسمی می‌تواند حذف شود و یکی از وابسته‌ها نقش هسته را در ساختمان گروه اسمی به عهده بگیرد و این همان چیزی است که آن را 'حذف در گروه اسمی' می‌نامیم. پس، در گروه اسمی محذوف^{۱۷} یکی از وابسته‌ها جانشین هسته می‌گردد (- مثال (۳) در بالا).

ب) حذف در گروه فعلی - منظور از حذف در گروه فعلی حذف یک یا چند جزء از اجزای تشکیل دهندهٔ آن است:

(۴) یوسف گفت: ... باز هم بگو.

زری گفت: چه بگویم؟ از آدم‌های شهرم؟ از تو؟...

یوسف گفت: می‌توانی از حاج محمدرضای رنگرز بگویی.

زری گفت: نه، نمی‌توانم^{۱۸}. (بگویم)

۱۶) از این پس، جزء محذوف را با Ø نشان می‌دهیم. هم چنین، با آن‌که صورت کامل و غیر محذوف یک جمله به دلایل سبکی قابل قبول به نظر نمی‌رسد، هر جا لازم باشد، صورت کامل جمله با قرار دادن کلمات حذف شده در داخل پرانتز نشان داده می‌شود.

(۵) - می خواهی بروی یا بمانی؟

- Ø بمانم. (می خواهم)

بنابراین، در گروه فعلی محذوف عَنه وجود یک یا چند کلمه از یک گروه فعلی دیگر که قبل از آن در متن آمده مفروض است. در گروه فعلی محذوف عَنه، همه خصوصیات موجود در دستگاه‌های گروه فعلی مانند معلوم/مجهول یا مثبت/منفی ذکر نمی‌گردد. حذف در گروه فعلی خود بر دو قسم است: حذف فعل اصلی^{۱۸} (مثال (۴) در بالا)، حذف فعل کمکی^{۱۹} (مثال (۵) در بالا).

ج) حذف در جمله - منظور از حذف در جمله حذف یکی از دو جزء اصلی جمله است: جزء وجهی^{۲۰} یا جزء گزاره‌ای^{۲۱}. جزء وجهی از دید هلیدی و حسن مشتمل است بر فاعل و جزء خود ایستا^{۲۲} یا همان فعل کمکی در گروه فعلی؛ و جزء گزاره‌ای بقیه جمله را در بردارد، شامل بقیه اجزای گروه فعلی و نیز متمم و ادات^{۲۳}.

کوئیرک و دیگران (pp. 884-8) معیارها و ملاک‌هایی برای تشخیص حذف (در معنی حذف دستوری) ارائه می‌دهند: برای تشخیص حذف بهتر است به قاعده بازیابی کلمات^{۲۴} اشاره شود؛ یعنی باید بتوان کلماتی را که معنی شان از عبارت محذوف عَنه قابل درک است، با استفاده از خود متن، بازیابی کرد. البته، در این حالت نیز، مانند بسیاری از مقولات دستوری دیگر، حد و مرز حذف نامشخص است و بهتر است، در بررسی موارد گوناگون مربوط به حذف، درجات قوت و ضعف قایل شویم. در هر شاهد، وقتی حذف در معنای دقیق آن می‌توان سراغ گرفت که همه خصوصیات زیر را داشته باشد: خصوصیت اول - کلمه(های) حذف شده را دقیقاً بتوان بازیابی کرد.

بنا بر این قاعده، در بافتی که هیچ ابهامی از نظر ارجاع در آن وجود ندارد، کلمات حذف شده را بدون کوچک‌ترین تردید می‌توان بازیافت و جایگزین کرد:

(۶) حالا هم ماه دوم سال بود. اواخر آبان Ø (بود). (مدیر مدرسه، ص ۲۳)

(۷) واسطه قضیه فهماند که باید در کیسه را شل کنم و من هم Ø (در کیسه را شل)

کردم. (مدیر مدرسه، ص ۱۱)

18) lexical ellipsis 19) operator ellipsis 20) modal element

21) propositional element

22) finite

23) adjunct

24) verbatim recoverability

در بازیابی واژگان، گاه کلمات حذف شده از نظر صرفی (ساخت واژی) با کلمات موجود در ساخت مرجع یکسان نیستند:

(۸) پرسیدم تا به حال با این سالون چه می‌کرده‌اند؟ معلوم شد هیچی (نمی‌کرده‌اند).

(مدیر مدرسه، ص ۱۹)

خصوصیت دوم - ساخت محذوف عنه (ساختی که جزء یا اجزایی از آن حذف شده است)،

از نظر دستوری ناقص باشد.

مفهوم حذف عمدتاً برای توضیح دلیل حذف برخی عناصر اجباری یک ساخت دستوری در نظر گرفته شده است. اگر این فواصل خالی ایجاد نمی‌شد، انگیزه‌ای دستوری برای وضع مفهوم حذف به وجود نمی‌آمد. مثلاً، در مثال (۶)، جمله دوم بدون فعل و، در مثال (۷)، فعل جمله آخر، که متعدی است، بدون مفعول آمده است. هرچند ممکن است درباره وجود فواصل خالی در این مثال‌ها اتفاق نظر حاصل باشد، اما موارد بسیاری می‌توان یافت که در آنها تعیین این خلأ چندان آسان نیست:

(۹) هر وقت (او) غذا پخت، بخور!

(۱۰) هر وقت غذا پخت، بخور!

در این جمله‌ها، وجود فاصله خالی تنها در صورتی فرض شدنی است که فعل 'پخت' را متعدی در نظر بگیریم. به عبارت دیگر، تعیین نقص دستوری، بستگی به توصیفی دارد که در دستور زبان از این‌گونه افعال شده است.

هم چنین بعضی از ساخت‌ها، به وضوح، ناقص‌اند، اما نمی‌توان در آنها کلمات حذف شده را به طور دقیق بازیابی کرد. به عنوان مثال:

(۱۱) تشکر!

این صورت می‌تواند از نظر معنایی به عنوان گفتاری کامل با معنی کامل عمل کند، در حالی که از نظر ساختاری نه بند به حساب می‌آید نه جمله. هم چنین نمی‌توان کلمات حذف شده آن را دقیقاً تعیین کرد. به عبارتی، آن را می‌توان به صورت‌های گوناگون بسط و گسترش داد:

(۱۲) (من از شما) تشکر (می‌کنم)

(۱۳) (مراتب) تشکر (خود را اعلام می‌دارم)

بنا بر این، مثال (۱۱)، با توجه به خصوصیت اول، ساخت محذوف عنه به شمار

نمی‌آید و شبیه مواردی چون «سلام!» است که نمی‌توان آن را دقیقاً بر طبق الگوهای رایج دستوری تحلیل کرد و این نشان می‌دهد که نمی‌توان به خصوصیت دوم جدا از خصوصیت اول توجه نمود.

خصوصیت سوم – با افزودن کلمات حذف شده به ساخت محذوف‌عنه، ساخت حاصل، ساختی دستوری (با همان معنی ساخت محذوف‌عنه) گردد.

این خصوصیت در همه مثال‌هایی که تا این جا آورده شد رعایت شده است. در این خصوصیت، شرط حفظ معنی ضروری است. در واقع، بدون هم معنایی صورت کامل و صورت حذف شده جمله، مفهوم حذف مصداق معقولی نمی‌یابد.

خصوصیت چهارم – کلمه (های) حذف شده را بتوان از متن مجاور بازیابی کرد.

خصوصیت پنجم – کلمه (های) حذف شده دقیقاً همان کلماتی باشند که در ساخت مرجع به کار رفته‌اند.

(۱۴) حالا هم ماه دوم سال بود. اواخر آبان \emptyset (بود). (مدیر مدرسه، ص ۲۳)

از این دو خصوصیت اخیر، خصوصیت پنجم وابسته به خصوصیت چهارم است. می‌توان چنین نتیجه گرفت که امکان بازیابی با استفاده از بافت زبانی مطمئن‌ترین تضمین برای فرایند حذف است. زیرا بدون آن، معمولاً بر سر جانشین ساختن کلمه یا کلمات خاص در ساخت محذوف‌عنه اختلاف نظر ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، با تکیه بر بافت موقعیت، همواره نمی‌توان کلمات حذف شده را دقیقاً بازیابی کرد.

البته برای هر یک از خصوصیت‌های پنج‌گانه مذکور می‌توان موارد ناقص یافت. در نتیجه، این خصوصیت‌ها تنها از این نظر مهم‌اند که ما را قادر می‌سازند تعمیم‌هایی درباره حذف و گونه‌های آن ارائه دهیم.

کوئیرک و دیگران (pp. 888-890) با توجه به این خصوصیت‌ها حذف را به درجاتی به

شرح زیر تقسیم و برای هر یک اصطلاح خاصی وضع کرده‌اند:

(۱) حذف مطلق^{۲۵} – این حذف دارای هر پنج خصوصیت است:

(15) I'm happy if you are \emptyset .

(happy)

(۲) حذف متعارف^{۲۶} - این نوع، خصوصیت پنجم را فاقد است، یعنی کلمه حذف شده دقیقاً [از نظر صرفی] همان کلمه‌ای نیست که در ساخت مرجع وجود دارد:

(16) She sings better than I can \emptyset .

(sing)

(۳) شبه حذف^{۲۷} - برای این نوع حذف، شاهد زیر را آورده‌اند:

(17) She works rather than him \emptyset .

(works)

که، در آن، صورت کامل جمله دوم به دست نمی‌آید مگر با عوض کردن ضمیر مفعولی him به ضمیر فاعلی he.

(۴) حذف موقعیتی^{۲۸} - این نوع حذف خصوصیت‌های اول و چهارم و پنجم را فاقد

است:

(18) \emptyset Glad to see you.

(I am)

(۵) حذف ساختاری^{۲۹} - در این حالت، ساختار در پیدا کردن کلمه محذوف مؤثر است:

(19) I believe \emptyset you are wrong.

(that)

یعنی ساخت جمله به گونه‌ای است که بعد از فعل believe می‌تواند کلمه that بیاید.

(۶) تضمّن معنایی^{۳۰} - در این مورد، مثال زیر را می‌آورند:

(20) The door opened and \emptyset Mary entered.

(then/after that/afterwards/...)

و معتقدند بهتر است این را حذف قلمداد نکنیم. زیرا هرچند، در آن، ترتیب زمانی وقوع - که با قیود گوناگون بیان شده است - بدون کاربرد قیود نیز القاشدنی است، از میان قیودی که همگی یک معنا دارند، یکی را نمی‌توان انتخاب کرد.

شواهد خصوصیت‌های پنج‌گانه مذکور در زبان فارسی را در جدول زیر مشاهده

می‌کنید (نگارنده نمونه‌ای از شبه حذف در زبان فارسی نیافته است):

جدول خصوصیت‌های پنج‌گانه در زبان فارسی*

اصطلاحات مربوطه	مثال	خصوصیت‌ها	(۱)	(۲)	(۳)	(۴)	(۵)
حذف مطلق	حالا هم ماه دوم سال بود. اواخر آبان (بود). (مدیر مدرسه، ص ۲۳)		+	-	+	+	+
حذف متعارف	پرسیدم تا به حال با این سالون چه می‌کرده‌اند؟ معلوم شد هیچی (نمی‌کرده‌اند). (مدیر مدرسه، ص ۱۹)		+	+	+	-	-
حذف موقعیتی	(من از شما) تشکرا (می‌کنم)		-	+	-	-	-
حذف ساختاری	خودم می‌دانم (که) چه می‌خواهم.		+	-	+	-	-
تضمن معنایی	در باز شد (بعد، آن وقت،...) حسن آمد تو.		-	-	+	-	-

کوئیرک و دیگران، در جای دیگر (pp. 892-912)، حذف را به صورت دیگر تقسیم‌بندی کرده‌اند یعنی، در بررسی شواهد حذف، با تفکیک سه عامل اصلی، سه گونه حذف متمایز شده است: گونهٔ بازیابی^{۳۱}، گونهٔ نقشی^{۳۲}، گونهٔ صوری^{۳۳}.

۱) گونهٔ بازیابی - یکی از دلایلی که باعث می‌شود حذف را وسیله‌ای برای ایجاد انسجام بدانیم این است که می‌توان صورت کامل ساخت محذوف‌عنه را، با مراجعه به بافت، بازیابی کرد. این خود انواعی به شرح زیر دارد:

الف - بازیابی با استفاده از بافت زبانی^{۳۴}: یعنی صورت کامل ساخت محذوف‌عنه را، با استفاده از متن مجاور آن - که به دو صورت پیش‌مرجعی و پس‌مرجعی دیده می‌شود - می‌توان به دست آورد.

پیش‌مرجعی:

(۲۱) این بود که راه افتادم. رفتم و از اهلهش پرسیدم. از یک کارچاق کن (پرسیدم).

(مدیر مدرسه، ص ۹)

پس‌مرجعی:

* در این جدول علامت‌های اختصاری در معانی زیر به کار رفته‌اند:

(+) وجود خصوصیت

(-) فقدان خصوصیت

(۰) می‌توان آن خصوصیت را نادیده گرفت.

31) recoverability type

32) functional type

33) formal type

34) textual recoverability

(۲۲) راستی شاید ☉ (زمین‌ها را) متری ده دوازده شاهی بیشتر نخریده باشد؟ شاید هم زمین‌ها را همین جوری به ثبت داده باشد؟ هان؟ (مدیر مدرسه، ص ۱۰)

ب- بازیابی با استفاده از بافت غیرزبانی یا موقعیت^{۳۵}: یعنی صورت کامل ساخت محذوف‌عنه با استفاده از موقعیت فرازبانی به دست می‌آید. به عبارت دیگر، برای ساخت محذوف‌عنه هیچ ساخت مرجعی وجود ندارد و مرجع همان بافت غیرزبانی است. مثلاً هنگامی که خریدار در مغازه، ضمن اشاره به بطری‌های شیر، می‌گوید:

(۲۳) لطفاً دوتا ☉ (بطری شیر)!

در این جمله، جزء حذف شده، از طریق بافت غیرزبانی، یعنی بطری‌های شیر موجود در مغازه و اشاره خریدار، قابل بازیابی است.

ج- بازیابی ساختاری^{۳۶}: یعنی صورت کامل ساخت محذوف‌عنه با استفاده از بافت (زبانی و غیرزبانی) به دست نمی‌آید، بلکه آن را با استفاده از ساخت دستوری بازیابی می‌کنیم:

(۲۴) خیلی عجیبه ☉ (که) کسی صدا را نشنیده.

می‌توان «که» را به دلخواه حذف کرد. و چون این قبیل کلمات تنها کلماتی هستند که می‌توان در جای خالی قرار داد، آنها را نیز می‌توان در شواهد فرایند حذف وارد کرد.

۲) گونه نقشی - در بررسی مثال‌های حذف پیش‌مرجعی یا پس‌مرجعی در متن، اغلب لازم است به رابطه بین ساخت مرجع و ساخت محذوف‌عنه در ساخت بزرگ‌تری توجه کرد که هر دو صورت بخشی از آنند. مثلاً حذف در ساخت‌های هم‌پایه راحت‌تر از سایر ساخت‌های دستوری صورت می‌گیرد و احتیاج به بحث جداگانه نیز دارد. در این باب، به تفاوت بین جمله‌های (۲۶) و (۲۵) توجه می‌کنیم:

(۲۵) من دیروز چند تا کتاب ☉ و ☉ دفتر خریدم. (... خریدم... من دیروز چند تا...)

(۲۶) * من می‌آیم اگر علی ☉. (... بیاید)

در ساخت هم‌پایه (۲۵) می‌توان فاعل یا فعل را، در صورتی که تکرار فاعل و فعل جمله دیگر باشد، حذف کرد؛ اما در جمله مرکب از پایه و پیرو (۲۶) نمی‌توان این حذف را در بند شرطی اعمال کرد. هم‌چنین حذف در مکالمات روزمره، در جمله‌هایی که

پاسخ یک سؤال اند، راحت تر به کار می رود:

(۲۷) - دیروز چه خریدی؟

- کتاب Ø. (دیروز... خریدم)

پس حذف، در بعضی از ساخت های دستوری، راحت تر صورت می گیرد. از این نظر، دو نوع حذف از هم متمایز می شود:

الف - حذف عام^{۳۷}: در این نوع حذف، بین ساخت های مرجع و محذوف عنه ربط دستوری وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، هر دو جزئی از یک ساخت بزرگ تر نیستند.

(۲۸) ... معلم کلاس اول باریکه ای بود سیاه سوخته... Ø (معلم کلاس اول) شیشه میرزا بنویس های دم پستخانه Ø (بود). (مدیر مدرسه، ص ۱۳)

ب - حذف خاص^{۳۸}: در این نوع حذف، امکان حذف دقیقاً با ربط دستوری بین دو ساخت مرجع و محذوف عنه تعیین می شود (مثلاً ربط هم پایگی یا پرسش و پاسخ در مثال های (۲۵) و (۲۷))

(۳) گونه صوری - از نظر صوری، ساخت های محذوف عنه به سه دسته تقسیم می شوند:

الف - حذف آغازین^{۳۹}: در این نوع حذف، کلمه یا کلماتی از آغاز حذف می شود.

(۲۹) معلم کلاس سه یک جوان ترکه ای بود... Ø (معلم کلاس سه) مقطع حرف می زد. (مدیر مدرسه، ص ۱۴)

در این جا، از آغاز یک ساخت (جمله) چند کلمه حذف شده است. یعنی حذف پیشین صورت گرفته است.

ب - حذف پایانی^{۴۰}: در این نوع حذف، عناصری از پایان حذف می شوند:

(۳۰) راستش تصمیم گرفتم که از فردا صبح به صبح ریشم را بتراشم و یخه ام تمیز باشد و اطوی شلوارم تیز Ø (باشد). (مدیر مدرسه، ص ۱۳)

در این جا، از پایان جمله، عنصری حذف شده است، یعنی حذف پسین صورت گرفته است.

ج - حذف میانی^{۴۱}: در این نوع حذف، تنها عناصر میان یک ساخت حذف می شود.

37) general ellipsis

38) special ellipsis

39) initial ellipsis

40) final ellipsis

41) medial ellipsis

البته، گاه می‌توان آن را گونه‌ای خاص از حذف پایانی یا آغازین دانست.
(۳۱) واسطه قضیه فهماند که باید در کیسه را شل کنم و من هم ه (در کیسه را شل)
کردم. (مدیر مدرسه، ص ۱۱)

در ساختمان جمله، می‌توان حذف آغازین و پایانی را چنین نمایش داد:

حذف آغازین	(حذف پیشین)	حذف پایانی (حذف پسین)
نهاد	گزاره	گزاره
←		→

در حذف آغازین، نهاد و در حذف پایانی گزاره حذف می‌شود. در این تصویر، تنها عناصر اصلی جمله حذف شده‌اند. عناصر فرعی جمله، مانند حروف ربط و یا قیود اختیاری، در حذف، از اهمیت کمتری برخوردارند و احتمال حذف آنها نسبت به سایر عناصر کمتر است.

۴ نتیجه

در زبان فارسی، یکی از ابزارهای ایجاد انسجام در متن حذف است. استفاده از حذف می‌تواند دلیل سبکی داشته باشد و یا صرفه‌دارتر بودن آن نسبت به جانشین‌سازی مطرح باشد. اما دلیل مهم‌تر کاربرد آن وضوح بخشیدن به کلام از طریق حذف اطلاعات کهنه و بی‌نقش و جلب توجه خواننده یا شنونده به اطلاعات نو و ذی‌نقش است.

حذف در زبان فارسی نیز دارای درجات و انواع متفاوتی است. در میان دو قطب کاملاً متمایز حذف مطلق و تضمّن معنایی، حالات بینابینی نیز وجود دارد و، در واقع، این حالات در کنار هم تشکیل طیف می‌دهند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- احمدنژاد، کامل. ۱۳۷۴. فنون ادبی: عروض، قافیه، بیان، بدیع، چاپ دوم، پایا، تهران.
- احمدی‌گیوی، حسن و حسن انوری. ۱۳۶۳ [۱۳۷۱]. دستور زبان فارسی (۱)، انتشارات فاطمی، تهران.
- آل‌احمد، جلال. ۱۳۶۹. مدیر مدرسه، کتاب سعدی، تهران.
- باطنی، محمدرضا. ۱۳۴۸ [۱۳۷۳]. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، تهران.
- بضاری، طلعت. ۱۳۴۵. دستور زبان فارسی، طهوری، تهران.
- پژوه، محمد. ۱۳۴۶. شالودهٔ نحو زبان فارسی، مؤلف.
- تجلیل، جلیل. ۱۳۶۲. معانی و بیان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- تقوی، نصرالله. ۱۳۱۷. هنجار گفتار: در فن معانی و بیان فارسی، تهران.
- جمالزاده، محمدعلی. دارالمجانین، کانون معرفت، تهران.
- دائی‌جواد، سیدرضا. ۱۳۵۰. دستور زبان فارسی: و راهنمای تجزیه و ترکیب، چاپ چهارم، کتاب‌فروشی شهسواری، اصفهان.
- ذوالنور، ر. ۱۳۴۸. دستور پارسی: در صرف و نحو زبان فارسی، ارغنون، تهران.
- روایی، محمد. ۱۳۷۰. دستور زبان فارسی، مؤلف، تهران.
- شریعت، محمدجواد. ۱۳۶۴. دستور زبان فارسی، اساطیر، تهران.
- شفایی، احمد. ۱۳۶۳. مبانی علمی دستور زبان فارسی، انتشارات نوین، تهران.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۳. معانی، چاپ دوم، میترا، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ. ۱۳۵۶. دستور زبان فارسی برای سال دوم فرهنگ و ادب، تهران.
- _____ ۱۳۵۷. دستور زبان فارسی برای سال سوم فرهنگ و ادب، تهران.
- _____ ۱۳۵۹. دستور زبان فارسی برای سال چهارم فرهنگ و ادب، تهران.
- صالحی، (بختیار)، پرویز. ۱۳۷۱. دستور زبان فارسی، چاپ اول، هوش و ابتکار، تهران.
- عاصی، مصطفی و محمد عبدعلی. ۱۳۷۵. واژگان گزیدهٔ زبان‌شناسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

- فرشیدورد، خسرو. ۱۳۴۸. دستور امروز، بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه، تهران.
- فضل‌علی، فاطمه. ۱۳۷۳. بررسی حذف در زبان فارسی (پایان‌نامه فوق لیسانس زبان‌شناسی همگانی)، دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ نشده.
- قریب و دیگران (پنج استاد). ۱۳۲۷ [۱۳۷۰]. دستور زبان فارسی، واژه، تهران.
- کاوسی‌نژاد، سهیلا. ۱۳۷۱. حذف در زبان فارسی (پایان‌نامه فوق لیسانس زبان‌شناسی همگانی)، دانشگاه تهران، چاپ نشده.
- کزازی، میر جلال‌الدین. ۱۳۷۰ [۱۳۷۳]. زیباشناسی سخن‌پارسی (۲): معانی، ماد، تهران.
- لطفی پورساعدی، کاظم. «درآمدی بر سخن‌کاوی»، مجله زبان‌شناسی، بهار و تابستان ۱۳۷۱. ش ۱، ص ۹-۳۹.
- مشکوة‌الدینی، مهدی. ۱۳۶۶ [۱۳۷۳]. دستور زبان فارسی: بر پایه نظریه گشتاری، چاپ سوم، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.
- ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۵۱ [۱۳۶۹]. دستور زبان فارسی، چاپ دهم، توس، تهران.
- وحیدیان کامیار، تقی. ۱۳۴۳. دستور زبان عامیانه، کتاب‌فروشی باستان، مشهد؛ امیرکبیر، تهران.
- وزین‌پور، نادر. ۱۳۶۹ [۱۳۷۰]. دستور زبان فارسی: آموزشی، معین، تهران.
- همایون، همادخت. ۱۳۷۱. واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

(ب) انگلیسی

- BEAUGRANDE, Robert de and Wolfgang DRESSLER. 1981 [1992]. *Introduction to Text Linguistics*. London: Longman.
- BOYLE, John Andrew. 1966. *Grammar of Modern Persian*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- BROWN, Gillian and George Yule. 1983 [1989]. *Discourse Analysis*. Cambridge Univ. Press.
- FORBES, Duncan. 1876. *Grammar of the Persian Language*. London: Wm. H Allen and Co.
- HALLIDAY, M.A.K. 1985. *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.
- HALLIDAY, M.A.K., Ruqaiya HASAN. 1976 [1992]. *Cohesion in English*. London: Longman.

- JAZAYERI, Mohammad Ali, Herbert H. PAPER. 1961. *A Reference Grammar of Modern Persian*. (Unpublished)
- LAMBTON, A.K.S. 1953 [1974]. *Persian Grammar*. Cambridge.
- LEECH, G. and Jan Svartvik. 1983. *A Communicative Grammar of English*. London: Longman.
- LUMSDEN, M. 1810. *A Grammar of the Persian Language*. Vol II. Calcutta Univ. Press.
- PHILLIOT, D.C. 1919. *Higher Persian Grammar*. Calcutta Univ. Press.
- PLATTS, John T. and George S.A. RANKING. 1911. *A Grammar of the Persian Language*. Oxford.
- QUIRK et. al. 1985 [1991]. *A Comprehensive Grammar of the English Language*. London: Longman.
- RUBINCHIK, Yu. A. 1971. *The Modern Persian Language*. Moscow: Nauka Publishing House.
- THACKSTON, Wheeler McIntosh, Jr. 1978. *An Introduction to Persian*. Tehran: The Soroush Press.
- WINDFUHR, Gernot L. 1979. *Persian Grammar: History and State of Its Study*. Mouton Publishers.

□

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی